

عاقبتِ خیر سعید

روایتی از سرباز وظیفه «سعید رحمانی» که در درگیری با قاچاقچیان به شهادت رسید

تکنم جاوید

t.javid@shahraranews.ir

پلاک س.خ



«تا من برگردم، شلیل های باغ تمام می‌شود» و مادر قول داد برای دفعه بعد

که سعید به خانه برمی‌گردد، برایش شلیل کنار بگذارد. فردای عید غدیر دوباره عازم شد تا به محل خدمتش روی بر جک دیده بانی برگردد اما درست یک هفته پیش از تولد بیست‌سالگی سعید، وقتی همه چیز آرام بود و هیچ‌کس انتظار خبر بدی را نداشت، کسی از پشت تلفن، دست‌وپاشکسته و گنگ، از تیر خوردنش حرف زد، از زخمی شدنش، از بستری شدنش در بیمارستان، روزهای خدمت سربازی سعید رحمانی مانند برادرش با برگشتن به خانه و رفتن به‌سوی زندگی عادی ختم نشد. او از بر جک مراقبت در زایل به قطعه شهدای روستای گناباد، حوالی چشمه‌گیلاس مشهد، برگشت تا قلب مادرش را برای همیشه داغدار کند و حسرت را غوش فرزند را بر دلش بگذارد.

نه گریه کرد و نه زاری، نه اینکه چشمه اشکش خشک شده باشد یا از شدت غصه، نای عزاداری کردن برایش باقی نمانده باشد، بلکه آرام است و متین. با آن جثه نحیف بین چادر و لباس سیاهش، نشسته است و آهسته حرف می‌زند. لحظه توصیف شیطنت‌های پسر در دانه‌اش گاهی می‌خندد. دیگری را که کنار مان هستند و با جملات او و شوهرش به گریه می‌افتند، فقط نگاه می‌کند و باز سکوت. فاطمه وقتی خبر شهادت پسرش را شنید، فقط یک جمله گفت: «مبارکش باشه! خدا روشکر».

سعید پسر دوم خانواده چهارنفره رحمانی برخلاف برادرش، شاد و بازیگوش بود. عاشق شلوغی و جمعیت بود و یک‌جا آرام نمی‌نشست. با آن همه شیطنت، دستش برای کار خیر هم باز بود و برای کمک به دیگران، مشتاق. زندگی‌اش با سپری شدن روزهای خوب کودکی و نوجوانی گذشت و پس از اتمام هنرستانی که در آن رشته طراحی صنعتی خوانده بود، دفترچه سربازی گرفت و شد سرباز ناجا در هنگ مرزی زابل.

حرف زدن برای پدرش سخت است. گاهی تعریف می‌کند و گاهی سرش را بین دستانش می‌گیرد و هق‌هق گریه اما نش نمی‌دهد: «یک‌شنبه با سعید حرف زدم و صبح سه‌شنبه خبر دادند که زخمی شده است. حدود ۱۱ ماه‌ونیم خدمت کرده بود و اگر این ماه هم تمام می‌شد، چون در منطقه مرزی حضور داشت، عمه دیگر سربازی‌اش تمام بود». سعید زیاد از شرایط سخت خدمت، حرف نمی‌زد. شاید دلش برای مادر و پدرش می‌سوخت که غصه‌اش را نخورند؛ چون والدینش تصور چندانی از اوضاع سخت آنجا نداشتند. پدر شهید ادامه می‌دهد: از دیگران می‌شنیدیم که خدمت کردن در آنجا سخت است اما سعید می‌گفت تنها نیست و با چند نفر از دوستانش

قاچاقچیان موادمخدر همواره ایران را مسیری برای انتقال و ترانزیت موادمخدر به کشورهای اروپایی می‌بینند. براساس آمارهای استخراج‌شده توسط سازمان ملل تا سال ۷۵،۹۸ درصد کشفیات ترپاک جهان، ۶۱ درصد مرزین جهان و ۱۷ درصد هروئین جهان مربوط به ایران بوده است. براساس آمار ستاد مبارزه با موادمخدر از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۷، ۳ هزار و ۱۵ نفر در راه مبارزه با این پدیده شوم در خاک جمهوری اسلامی ایران به فیض شهادت رسیده‌اند که بنا بر این آمار، بیشترین تعداد شهدا یعنی ۲۶۸ شهید، مربوط به

درنگ

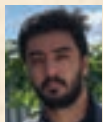
فرمانده مرزبانی خراسان رضوی:

شهدای راه دفاع از میهن، جایگاه رفیعی دارند

پس از اعلام خبر شهادت سعید رحمانی، فرمانده مرزبانی خراسان رضوی با خانواده این شهید دیدار کرد. سردار سرتیپ دوم، ماشاء... جان نثار، به همراه هیئتی به دیدار خانواده شهید مظلوم مرزبانی، سعید رحمانی، رفت. وی در این دیدار مبارزه با موادمخدر از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۷، ۳ هزار و ۱۵ نفر در راه مبارزه با این پدیده شوم در خاک جمهوری اسلامی ایران به فیض شهادت رسیده‌اند که بنا بر این آمار، بیشترین تعداد شهدا یعنی ۲۶۸ شهید، مربوط به

حسرتش برای همیشه به دلم ماند

سجاد حالا تنها پسر خانواده است، دل‌تنگ برادر کوچک و عم بی‌پایانش. او تنها کسی بود که کنار پدرش، خبر شهادت سعید را شنید: «در مسیر رفتن به زابل با تمام سرعت رانندگی کردم که ببینمش اما قسمت نشد و حسرتش برای همیشه به دلم ماند. جای خالی‌اش در روزهای خدمت سربازی به اندازه کافی اذیتم می‌کرد، چه برسد به حالا که برای همیشه نیست». حسرت را که کنار می‌گذارد، از داشتن چنین برادری احساس غرور می‌کند که می‌گوید: به داشتن چنین برادری افتخار می‌کنم که جانش را پای حفظ میهن و وفاداری به دوستانش گذاشت. اما دلم خیلی می‌گیرد وقتی یاد لحظه‌ای می‌افتم که تیر خورد و کسی نبود که سرش را در دامنش بگیرد. صحبت‌های برادر، باز صدای گریه و ناله خانواده را بلند می‌کند.



بودم و چیزی نمی‌فهمیدم.»
جانش را پای معرفت گذاشت
سرو کله قاچاقچیان، لایه‌لای نیازها پیدا می‌شود. صدای ممتد تیراندازی به گوش می‌رسد. صدای تیر که بلند می‌شود، سعید که با محل درگیری و بر جک دیگر چندصدمتری فاصله دارد، از محل خدمتش پایین می‌آید تا به کمک هم‌زمش برود. ۳۰۰ یا ۴۰۰ متری پیش می‌رود، به قدری که بتواند به متجاوزان تیراندازی کند. هر قدر نیرو و توان دارد، در دستانتش جمع می‌کند تا هر که را می‌بیند، از پای در بیاورد اما همه چیز خوب پیش نمی‌رود. گلوله در خشاب اسلحه‌گیر می‌کند و تاخم می‌شود که دلشان نیست اما شستش خبردار شده است که اوضاع باید حادث‌تر از یک تیر خوردن ساده باشد؛ به‌خصوص وقتی یاد خواب شب قبلیش می‌افتد: «شب قبلیش، خواب یکی از پسرعموهایم را دیدم که به‌تازگی فوت کرده است. به من نگاه کرد و سرش را برگرداند سمت دیگر. گفتم محمد، چیزی می‌خواهی بگویی؟ اما متوجه رفتارش نشدم و با اذان صبح بیدار شدم. عصر که می‌رفتم زابل، آن خواب را تعبیر کردم.»
سجاد برادر بزرگ‌تر سعید هم مانند مادرش، آرام و شمرده حرف می‌زند. هنوز اشک‌های زیادی در چشم و بغض‌های فراوان تری در گلو دارد که این چند روز بعد از شهادت، برای سبک کردنش کافی نبوده است: «وقتی رسیدیم، یک ساعتی منتظر شدیم تا فرمانده بیاید و ماجرا را توضیح بدهد. وقتی رفتار نیروها را دیدم و پایین روبه‌روی ما نشستند، مطمئن شدم که سعید شهید شده است. فرمانده که رسید و ماجرا را شرح داد، از حال رفته حمله کرد.»

هم مرده‌ها را شفاعت کن، هم زنده‌ها را

خبر شهادت را که شنیدند، با چشمان پر اشک و دل پر خون راه افتادند به سمت خانه و هیچ‌کس نمی‌داند در آن چند ساعت چه به پدر و پسر گذشت. به‌سوی خانه‌ای می‌آمدند که از این به بعد یک جای خالی بزرگ دارد؛ جای خالی فرزند کوچک اما رشید و سربلند خانه. به فامیل خبر دادند که مراقب باشند مادرش خبردار نشود تا خودشان از راه برسد اما دل مادر گواهی خبر بدی می‌داد، رفته بود خانه یکی از فامیل اما دلش طاقت نیاورده و برگشته بود. خانه را که پیر از آدم سیاه‌پوش دید، غم دنیا روی دلش نشست: «اول حالم خیلی بد شد اما بعد گفتم مبارکش باشد! خدا را شکر که در این راه رفت. هر کسی به این سعادت نمی‌رسد، آن هم در ایام محرم. پنجم محرم روز خاک‌سپاری‌اش بود و روز عاشورا سومش. چه سعادت‌ی از این بالاتر؟ ما را برای همیشه داغدار کرد اما به مقامی رسید که هیچ‌کس فکرش را نمی‌کرد. مقامش طوری است که شفاعت می‌کند همه ما را. روزی که جسدش را در خاک گذاشتند، گفتم مادرا! هم مرده‌های این قبرستان را شفاعت کن، هم زنده‌ها را.»
در مراسم تشییع و خاک‌سپاری‌اش، هم فرماندهان بودند، هم هم‌زمانش و هم همه آنان که باور نمی‌کردند روزی شهادت نصیب همان سعیدی شود که پرشور و شور بود. از مشهد تا آرامگاه ابدی‌اش در روستای گناباد در حوالی چشمه‌گیلاس، همراه خانواده‌اش شدند. لحظه آخری که کفن را از روی صورتش کنار زدند تا خانواده برای آخرین بار با او دیدار کنند، صورتش نورانی و مهربان بود، طوری که برادرش می‌گوید: همان لحظه آخر که دیدمش، دلمان آرام

گرفت. زیبا و مهربان بود.

من می‌مانم و خاطراتش

دیدار بعدی را گذاشتند برای روز تولدش. قرار بود ۱۳ شهریور بیاید. اگرچه محرم بود و قرار جشنی نبود، مادر برایش از شلیل‌های باغ کنار گذاشته بود. سعید به خانه برگشت اما با تابوت. تازه بیست‌ساله می‌شد. مادر هنوز هم آرام است و مادر شهید بودن، سزاوار اوست. قوم‌خویش از صبر و ایمانی می‌گویند که فاطمه همیشه در دلش داشته است و خودش می‌گوید: اوایل خیلی حس‌وحال مادران شهید در درک نمی‌کردم ولی بعدها گاهی به آن‌ها فکر می‌کردم. بیشتر هم یاد شهدای واقعه عاشورا و خانواده امام حسین (ع) می‌افتادم. او ادامه می‌دهد: غم فرزند از آن دردهای تمام‌نشدنی است. هر چه بگویند و هر چه بگذرد، دردناک‌تر می‌شود و تلخ‌تر. تلخی غم را فقط مادر و پدر می‌دانند و پس. سعید خیلی به من وابسته بود. روزی که آن قتل‌عام را رشید را در خاک گذاشتند، فهمیدم با خاطراتش تنها می‌مانم و پس. دلم می‌خواست دامادی‌اش را ببینم. همیشه برای ازدواج و خوشبختی‌اش دعا می‌کردم اما زندگی‌اش خیلی کوتاه بود. او با این همه غم از مهربانی خداوند هم حرف می‌زند: «ایام شهادتش در روزهای مبارکی بود. همیشه مهربانی خدا را دیده بودم ولی در این حد نه. خداوند می‌خواست مهربانی‌اش را به من نشان بدهد.» فاطمه خانم گریه نمی‌کند و دیگران را هم از اشک ریختن، منع می‌کند. تنها حسرت دلش، این است که ای کاش بیشتر پسرش را در آغوش گرفته بود.

۲۴۷ شهید

این آمار شهدای مرزبانی استان از بعد از انقلاب اسلامی است



رئیس عقیدتی سیاسی مرزبانی استان خراسان رضوی: مرگ شهادت گونه، آرزوی ماست

رئیس عقیدتی سیاسی مرزبانی خراسان رضوی نیز در دیدار با خانواده این شهید گفت: خداوند در قرآن فرموده است ماهر یک از انسان‌ها را به گونه‌ای امتحان می‌کنیم؛ یکی را با مال، یکی را با بیماری و دیگری را با دوری فرزند و شهادت، اما بشارت باد بر صابران؛ کسانی که وقتی مصیبتی می‌بینند، می‌گویند ما برای خدا هستیم و به‌سوی خدا برمی‌گردیم. حجت الاسلام حسن زاده افزود: مرگ شهادت گونه آرزوی بسیاری از ماست، زیرا شهادت مقامی به انسان می‌دهد که با هیچ کار دیگری قیاس‌شدنی نیست. با اینکه دوری فرزند داغ سنگینی است، راضی به رضای حق باشید، زیرا شهدا رزمندگان برگزیده هستند.

روزنامه شهرامید وزندگی

شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۹۹ شماره ۳۱۵

شماره ۵



جامعه

تکس: مرصحه میرزاداد شهرار



روزنامه شهرامید وزندگی

شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۹۹ شماره ۳۱۵

شماره ۵



جامعه

تکس: مرصحه میرزاداد شهرار

سرقت اسباب منزل مبشر دیوان



نصب دستگاه تلگراف. بیرجند، دیروز یک نفر تلگرافچی انگلیسی از طرف سیستان وارد شده، امروز دستگاه کوچک مختصر با شش عدد قوه آمده به دستگاه متصل کرده، سیم به منزل خود برده است.



سیدمهدی سیدقطبی کارشناس مطبوعات

شماره ۹۳/۱۰ رجب ۱۳۳۴

کشف سرقت. مشهد، چند شب قبل مقداری اسباب از منزل مبشر دیوان از اجزای تلگراف‌خانه مشهد سرقت برده بودند. از تلگراف‌خانه به اداره نظمیه اطلاع داده شجاع‌السلطان رئیس نظمیه درصدد بر آمده، روز گذشته تمام اسباب مبشر دیوان و اسباب دیگر را پیدا کرده به صاحبانش مسترد نموده‌اند.

شماره ۹۴/۱۳ رجب ۱۳۳۴

تمام اخبار از سال ۲ روزنامه عصر جدید

مسائل معلمان غیرانتفاعی

فیروزی، معلم غیرانتفاعی، حقوق بیشتر معلمان مدارس غیرانتفاعی، کمتر از مبالغی است که در قراردادها ثبت می‌شود. معلمان مدارس غیرانتفاعی درد دل زیاد دارند. حقوقشان بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ هزار تومان است، درحالی که شورایی‌عالی کار حداقل مزد را در سال ۹۹، یک‌میلیون و ۸۲۵ هزار و ۴۲۶ تومان اعلام کرده است؛ این یعنی آن‌ها کمتر از نصف پایین‌ترین دستمزد را می‌گیرند. اگر چه گفته می‌شود بیمه، حقوق و مزایای معلمان مدارس غیرانتفاعی مطابق قوانین وزارت کار است، نداشتن بیمه، نبود امنیت شغلی، قراردادهای موقت، برخوردار نبودن از مزایای در نظر گرفته‌شده برای معلمان رسمی آموزش و پرورش و نبود سنوات شغلی، همه موید آن است که شرایط برای غیرانتفاعی‌ها اصلاً خوب نیست.

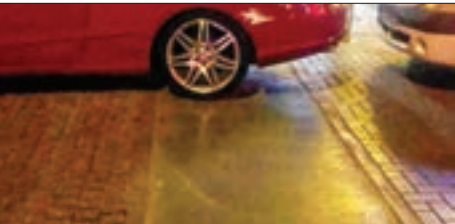
فانانی، تشکر از اینکه برای پیگیری وضعیت نایسانان معلمان غیرانتفاعی مطلب نوشتید. لطف کنید باز هم بنویسید از نداشتن امنیت شغلی، نبود بیمه و پرداخت نکردن حقوق حتی طبق قانون کار. یعنی به معلم غیرانتفاعی حتی به چشم یک کارگر هم نگاه نمی‌کنند.

شهرونداننده با داشتن ۲۰ واندی سال سابقه کار، حقوق دریافتی سال گذشته‌ام ۶۰۰ تومان بود که با افزایش بیمه در سال جدید به ۵۰۰ تومان کاهش پیدا کرد؛ چون تمام حق بیمه را از حقوق پرداخت می‌کردیم. لطفاً صدای دادخواهی ما را به گوش مسئولان برسانید و این حصار را که به ناحق دور نیروهای غیرانتفاعی کشیده شده است، بردارید. خداوند پشت و پناه کسانی است که به فکر برطرف کردن مشکلات دیگران هستند.

رنوف، متأسفانه در اداره اتباع و مهاجرین خارجی در انتهای هاشمیه پروتکل‌های بهداشتی رعایت نمی‌شود. جمعیت زیاد و پاسخ‌گویی کارمندان بسیار کند.



جواد، متأسفانه پول هنوز هم شعور نمی‌آورد؛ پارک خودرو در مسیر دوچرخه.



خطیب، سد معبر یک میوه‌فروشی در خیابان راهنمایی، خیابان شهیدان قادری. صاحب محترم مغازه با قرار دادن جعبه و صندوقی از پارک خودروها مانع می‌کند.



اصلان، از کوه پارک می‌توانید چنین منظره زیبایی را ببینید.



قرار بود ۱۳ شهریور بیاید. اگرچه محرم بود و قرار جشنی نبود، مادر برایش از شلیل‌های باغ کنار گذاشته بود. سعید به خانه برگشت اما با تابوت. تازه بیست‌ساله می‌شد. مادر هنوز هم آرام است و مادر شهید بودن، سزاوار اوست.

منشور حقوق و مسئولیت‌های

شهرنشینی شهر مشهد (۵۵)

فصل هفتم: حقوق بر فرهنگ

۲۰-۲ آگاهی

۹۸ حق همه شهرنشینان است تا از تمام

مواردی که سلامتی آنان را تهدید می‌کند، اطلاع و آگاهی داشته باشند.

برای مطالعه کامل منشور حقوق و مسئولیت‌های شهروندی شهر مشهد کد QR را اسکن کنید



نظرسنجی

نظرسنجی

نگاه‌شما

به روایت منشور